

هجوم بربرها به ایران

در پائیز سال ۶۱۶ ه.ق، سپاهی مرکب از یکصد و پنجاه تا دویست هزار نفر جنگجوی مغول، با گذشتن از دره سفلی رود سیحون (سیر دریا) به سرزمین ایران هجوم آورد. در این یورش سپاهیان مغول تحت فرمان چنگیز خان یکی از مشهورترین فاتحان خونریز تاریخ جهان بود.

• پیشینه چنگیز خان

حدود سال ۵۴۹ ه.ق یسوکای، خان قبیله قیات که یکی از شاخه های یک قبیله مغولی به نام بورجیگین بود، صاحب فرزند پسری شد که او را تموچین نام نهاد.

قبیله کوچک قیات در کنار شعب علیای رودی که امروز آن را «یابلنوی» می نامند، روزگار می گذراند. یسوکای با فتوحات پی درپی توانست این قبیله کوچک را در میان دیگر قبایل مغول که در سرزمین های شمالی صحرای «گبی» می زیستند نام آور سازد. حضور یسوکای در جنگ های پی درپی باعث مرگ زود هنگام او شد و در آن زمان تموچین بیش از سیزده سال نداشت. همین امر باعث شد که بزرگ ترهای قبیله از وارث کم سن و سال یسوکای اطاعت نکنند. به ناچار تموچین به همراه خانواده خود به قبیله کرائیت که از دوستان پدرش بود پناه برد و از او برای دست یابی به مقام پدری یاری خواست. «وانگ خان» رئیس قبیله کرائیت ابتدا مقدم او را گرمی داشت اما آنگاه که پی برد تموچین افکار بلندی در سر دارد، از بیم آنکه بعد ها حضور تموچین باعث زحمت او شود درصدد نابودی وی برآمد. تموچین با آگاهی یافتن از قصد و نیت خان به همراه خانواده خود قبیله کرائیت را ترک گفت اما خان قبیله کرائیت به دنبال او شتافت و میان آنها نبردی درگرفت که وانگ رئیس قبیله کرائیت به دست تموچین کشته شد. مرگ مرد نامداری چون وانگ به دست تموچین باعث نامداری و اعتبار تموچین شد و آوازه او در میان قبایل دیگر باعث شد تا بسیاری از طوایف مغول فرمان او را گردن نهادند. تموچین با استفاده از درایتی که داشت توانست قبیله کوچک قیات را که در زمان پدرش از چهل هزار چادر تجاوز نمی کرد از طریق اتحاد با دیگر طوایف به بزرگ ترین قبیله در زمان خود بدل سازد و بدین وسیله توانست تمام قبایل ساکن شمال واحه های شرقی صحرای گبی را مطیع خود سازد. در سال ۱۲۰۶ میلادی تموچین از تمام روسای قبایل مطیع خود شورایی تشکیل داد که آن را به زبان مغولی «قوریلتای» نام نهاد. در همین شورا یکی از روحانیون بودایی اظهار داشت که خداوند آسمان تموچین را به لقبی مفتخر ساخته که تاکنون کسی به آن ملقب

نشده و آن چنگیزقآن است که معنی پادشاه توانا و نیرومند را می دهد. برای اولین بار تمام قبایل مغول تحت فرمان یک فرد قرار گرفتند و از آن پس چنگیز خان که در سن چهل و چهار سالگی هنوز سر پر سودایی داشت، به فکر دست اندازی به سرزمین های دیگر و توسعه حدود فرمانروایی خود افتاد و از این رو یورش به سرزمین های چین را آغاز کرد و در اندک مدتی موفق شد قسمت بزرگی از ولایات شمال چین را تحت استیلای خود درآورد.

• هجوم لشگر مغول به ایران

با گسترش سرزمین های تحت فرمان چنگیز خان از هر سو، کم کم ایران با کشور مغول به همسایگی هم درآمدند. خان مغول پیش از این به منظور ایجاد ارتباط و دوستی میان حکومت تازه پای خود با یکی از قدرت های نزدیک خود یعنی پادشاهی خوارزم تعدادی بازرگان مغول را به سوی سرزمین های ایران فرستاده بود. این بازرگانان در شهر اترار به فرمان غایر خان حاکم شهر اترار کشته شدند. گویا غایر خان به طمع تصاحب اموال آنها و به بهانه کافر بودن این بازرگانان، دستور قتل آنها را داده بود. وقتی خبر کشته شدن فرستادگان مغول به چنگیز رسید و از سوی دیگر سلطان محمد خوارزمشاه نیز هیچ مجازاتی برای غایر خان در نظر نگرفت، خان مغول کینه خوارزمشاهیان را به دل گرفت و به منظور انتقام گرفتن از ایشان لشکر مغول را آماده نبرد با خوارزمشاهیان کرد. سپاه مغول بعد از گذشتن از رود سیحون به شهر بخارا رسید و بعد از سه روز محاصره شهر را فتح کرد و دستور قتل عامل مردم و غارت شهر را داد. آنگاه عازم شهر اترار شد، حاکم شهر که همان غایر خان بود و می دانست مغولان از کشتن او صرفنظر نخواهند کرد با شدت تمام به مقابله با آنها برخاست و از این رو محاصره شهر پنج ماه طول کشید و عاقبت با خیانت یکی از سرداران حاکم اترار شهر به تسخیر مغولان درآمد. غایر خان تا آخرین لحظه ایستادگی کرد و سرانجام در حالی که تنها دو نفر از کنیزکان او باقی مانده بودند به بامی پناه برد و با خشت پاره هایی که آنها می کردند و به او می دادند تا بر سر مغولان بکوبد از خود دفاع می کرد و به دست سربازان مغول به قتل رسید. شهرهای ماوراءالنهر یکی پس از دیگری مورد تاخت و تاز سپاه مغول قرار می گرفت و مردم آن از دم تیغ می گذشتند و شهر به آتش کشیده می شد و جوانان آن به حشر گرفته می شدند و به همراه سپاه مغول می رفتند. حشر عبارت بود از سپاه غیرمنظمی که از آنها برای کارهای غیرنظامی مانند پرکردن خندق ها، انباشتن رودخانه ها و کارهایی از این قبیل استفاده می کردند. با از دست رفتن ماوراءالنهر و اخباری که از وحشیگری های سپاه مغول به گوش می رسید، سلطان محمد خوارزمشاه دچار وحشت شد و تاب مقاومت در مقابل چنگیزخان و سپاه خونریزش را در خود نیافت، از این رو به دعوت فرزند خود رکن الدین به سوی عراق عقب نشینی کرد. او که به شدت دچار

هراس شده بود، بی آن که در جایی برای مدت زمان زیادی توقف کند دائماً از جایی به جای دیگر می رفت چنان که از نیشابور به بسطام و از آنجا به ری و از ری نیز به قلعه فررزین از قلعه های کرج نزد فرزند خود رکن الدین رفت. در این مکان سلطان محمد می توانست با لشکری که فرزندش تدارک دیده بود در مقابل «جبه» و «بستای» دو تن از سرداران مغول که به دستور چنگیز به دنبال سلطان محمد بودند، مقابله کند ولی شدت وحشت سلطان خوارزم از سربازان مغول به حدی بود که شهامت خود را از دست داده بود و لذا باردیگر راه فرار در پیش گرفت. او زنان خود را به همراه فرزند دیگرش غیاث الدین به قلعه قارون در کوه های البرز فرستاد و بعد از چندی برای دیدار آنها به قلعه قارون رفت و قصد آن داشت که به بغداد بگریزد ولیکن مغولان این فرصت را به او ندادند و او به ناچار به طارم رفت و از آنجا راه گیلان و سپس مازندران در پیش گرفت.